

بررسی سبک منظومه فتوح السلاطین عظامی

♦ سید مهدی طباطبایی

چکیده

پیوند ایران و هند را می‌توان دیرینه‌ترین پیوند دو تمدن در تاریخ جهان دانست که تاریخی پنج‌هزار ساله را دربر می‌گیرد؛ همین امر، وجوه مشترک تاریخی، فرهنگی و زبانی میان دو ملت را موجب گردیده است. افزون بر آن، رایج شدن زبان فارسی در هند و مهاجرت ادبا و اهل علم ایرانی به آن سرزمین، کتاب‌ها و دیوان‌های فارسی را به ادب فارسی رونمایی کرده است. از جمله این آثار، منظومه فتوح السلاطین عظامی است که آن را «شاهنامه دکن» و شاعر آن را «فردوسی دکن» نامیده‌اند. همین نامگذاری‌ها نشان از جریان‌سازی فتوح السلاطین و عظامی در ادب فارسی هند دارد، اما متأسفانه این شاعر در گستره کنونی زبان فارسی - چنانکه باید و شاید - شناخته شده نیست. این پژوهش در پی آن است تا در گستره ادبیات تطبیقی و مقابله‌ای به بررسی سبکی منظومه فتوح السلاطین عظامی بپردازد. روش تحقیق به صورت اسنادی و با استفاده از امکانات کتابخانه‌ای است که در آن از شیوه تحلیل محتوا هم استفاده شده است. بایستگی مطالعه در حوزه ادبیات تطبیقی ایران و هندوستان و نیز ادبیات و تاریخ، اهمیت و ضرورت این تحقیق را مشخص می‌کند و نتیجه حاصل از آن، برجسته کردن ویژگی‌های سبکی این منظومه و مقایسه آن با شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی است.

کلیدواژه‌ها: عبدالملک عظامی؛ فتوح السلاطین؛ حماسه؛ فردوسی؛ نظامی.

مقدمه

در پژوهش‌های ادبیات فارسی، گورکانیان هند از جمله سلسله‌هایی شمرده شده‌اند که سهم عمده‌ای در گسترش زبان و ادبیات فارسی داشته‌اند. التفات بیشتر به گورکانیان موجب شده است تا نقش بخش جنوبی شبه جزیره هند - دکن - در این تحقیقات نمود کمرنگ‌تری داشته باشد، در حالی که سلسله‌ها و خاندان‌های حکومتی دکن نیز به گسترش زبان فارسی در این سرزمین کمک کرده‌اند.

خاندان بهمنی که نسب خود را به پادشاهان باستانی ایران می‌رساند^۱، در شمار سلسله‌های مقتدر دکن است که از سال ۷۴۸ تا ۹۳۴ هجری بر منطقه جنوبی هند حکمرانی کردند و از حامیان علم و فرهنگ و ادب و هنر بودند. از جمله شاعرانی که در دربار آنان پرورش یافت، عبدالملک عصامی است.

این شاعر بزرگ دربار علاءالدین حسن بهمن‌شاه، در سال ۷۱۱ متولد شده است. گفته‌اند نیاکان او از بزرگان سمرقند بوده‌اند^۲ اما در فتوح السلاطین آمده است که زادگاه آنان هندوستان بوده است^۳. عصامی زندگی خود را از ۱۶ تا ۴۰ سالگی در دولت‌آباد گذراند^۴ و در «خیمه زدن عمر از سی به چهل»^۵ - در حالی که فرزند و خانواده‌ای هم ندارد^۶ - قصد ترک هندوستان و رفتن به حجاز می‌کند^۷ اما به این می‌اندیشد که پیش از آن، یادگاری از خود بر جای نهد^۸ و «تاریخ شاهان هندوستان»^۹ را به نظم درآورد تا سرودن این منظومه، جبران آن دو دیوانی شود^{۱۰} که به دلایل نامعلومی آن‌ها را از دست داده است.

۱. ر.ک: طباطبا، ۱۹۳۶: ۱۱.

۲. رادفر، ۱۳۸۵: ۵۹.

۳. عصامی، ۱۹۳۸: ۲۰.

۴. رادفر، ۱۳۸۵: ۶۰.

۵. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۸۰.

۶. همان، همان: ۲۰.

۷. همان، همان: ۲۰.

۸. همان، همان: همان.

۹. همان، همان: ۱۱.

۱۰. همان، ۱۹۳۸: ۲۱.

پس از آن، عظامی به جست‌وجوی فردی برمی‌آید که او را حمایت کند و سرانجام قاضی بهاءالدین حاجب قصه را می‌یابد.^۱ عظامی به درگاه او می‌رود و قاضی بهاءالدین او را به دربار شاه می‌برد.^۲ البته عظامی در بخش دیگری از منظومه خود، به «نامه دلپذیری که راه‌گیر عزم کوچ او شده است»^۳ اشاره می‌کند و این نکته نشان می‌دهد مهاجرت او از هندوستان به حجاز، در گرو اتمام این منظومه بوده است.

بیت‌های این منظومه «ده و دو هزار»^۴ بیت بوده است که متن کنونی آن شامل ۱۱۳۲۸ بیت است. عظامی در بیست و هفتم ماه رمضان سال ۷۵۰ سرودن این مثنوی را آغاز می‌کند^۵ و پس از «نه روز و شش ساعت و پنج ماه»^۶ در ششم ربیع‌الاول ۷۵۱ آن را به پایان می‌برد.^۷ او خود، منظومه را فتوح السلاطین نام نهاده و دلیل آن را این‌گونه بیان می‌کند:

چو این نامه خوش به پایان رسید در او دم ز کشورگشایان رسید
سلاطین عالم صباح و مسا مبارک گرفتند این نامه را
شهان را چو دیدم از او فتح یاب فتوح السلاطینش کردم خطاب^۸

عظامی از پراکنده بودن مطالب کتاب، پیش از نظم آن سخن می‌گوید. روش کار او نیز در نظم داستان‌ها بدین منوال است که هر قصه‌ای را که از راویان به او رسیده، یا از نظم باستان شنیده، یا در کتاب‌ها یافته، پس از ارجاع آن‌ها به تاریخ و موافق اصول یافتن آنان، به نظم درمی‌آورد.^۹ طبیعی است تاریخی که به زبان ادب بیان شود، باید آب و رنگی بیابد که عظامی این کار را هم انجام داده است:

۱. عظامی، ۱۹۳۸: ۲۲.

۲. همان، همان: ۲۳.

۳. همان، همان: ۱۴.

۴. همان، همان: ۵۷۷.

۵. همان، همان: ۵۸۲.

۶. همان، همان: ۵۷۷.

۷. همان، همان: ۵۸۲.

۸. همان، همان: ۵۷۹.

۹. همان، همان: ۵۷۷.

وگر گوهری زان گهرهای ناب چو دیگر گهرها ندیدم خوشاب
 ز فیض هنر کردمش آبدار وزین پس در این سلک دادم قرار^۱
 فتوح السلاطین با ذکر خلاصه‌ای از شاهنامه شروع می‌شود؛ خلاصه‌ای که آدم
 نبی^(ع)، کیومرث، طهمورث و هوشنگ تا گشتاسب و اسفندیار و بهمن و داراب و
 همای را دربرمی‌گیرد تا به اسکندر برسد. پس از اشاره به ظهور پیامبر^(ص) و ذکر خلفای
 راشدین، شاعر به بیان ظهور عباسیان می‌پردازد چراکه ترکان، آن زمان به ملک عجم
 تاختند و به شاهی رسیدند^۲. از آنجا که بهمنیان خود را از نژاد ترک می‌دانستند،
 عصامی شاهان ترک‌نژاد را با این ادبیات توصیف می‌کند:

ز ترکان شهانی که برخاستند به داد و دهش عالم آراستند^۳

نقطه شروع منظومه عصامی، همان نقطه پایانی شاهنامه است یعنی ظهور محمود
 غزنوی؛ و یادکرد محمود و مآثر او، از بزرگترین بخش‌های فتوح السلاطین است. در
 هر حال، محمود به هند حمله کرده است و عصامی می‌خواهد او را سرسلسله شاهان
 هند قرار دهد. او به همین منظور و برای اینکه حمله محمود را موجه جلوه دهد،
 می‌گوید اگر پادشاهی جز محمود به هند حمله می‌کرد، پس از ترکتازی به صلح
 می‌گرایید و به سومنات و کفر مردم کاری نداشت، اما محمود به نوعی دیگر عمل کرد:

ولی بنسگانش چنان تاختند که بنیاد هندو برانداختند
 جهان تا بود اندر این بوم و بر ز اقبال محمود باشد اثر
 من و تو که ای مرد فرخنده‌رای در این کشور امروز گیریم جای
 یقین آن که آثار اقبال اوست سخن این ست بس، وان دگر گفت و گوست
 که امروز شکرش به جا ناوریم به فردا ز کفران قفایش خوریم^۴

روند کتاب پس از محمود، برشمردن شاهان غزنوی و دیگر پادشاهان هند و ذکر
 رخدادهایی است که در زمان هر پادشاه واقع گردیده است و به جز بخش‌هایی که

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۷۹.

۲. همان، همان: ۲۷.

۳. همان، همان: ۲۷.

۴. همان، همان: ۲۸ - ۲۷.

ادبیات غنایی، تعلیمی یا توصیفی وارد آن می‌شود، بیشتر صبغه تاریخی دارد تا ادبی.

پیشینه تحقیق

تنها پژوهش مستقلی که در خصوص این منظومه در ادب فارسی انجام گرفته، مقاله «جنبه‌های ادبی فتوح السلاطین عصامی (فردوسی دکن)»^۱ است که در آن به معرفی و بیان ۱۱ جنبه ادبی این منظومه پرداخته شده است. در این پژوهش، به بررسی سبکی فتوح السلاطین و بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی پرداخته خواهد شد.

۱. عصامی؛ پیرو فردوسی و نظامی

عصامی خود معترف است که در سرودن منظومه‌اش از فردوسی و نظامی پیروی کرده است:

دو ساغر در این فن چو کارآگهان	ربوند گوی کمال از جهان
یکی جلوه‌ای داد طاووس را	چو فردوس آراست مرطوس را
دوم بلبل آورد اندر نوا	شرف داد مر گلشن گنجه را
بکردم من آن هر دو را پیروی	شدم پیرو هر دو در مثنوی ^۲

او خود را طوطی‌ای می‌داند که از این طاووس و بلبل زاده شده و بیت‌هایی از اشعار آن دو را تضمین کرده است:

ز طاووس و بلبل ز هندوستان	یکی طوطی‌ای زاد شکرشان
بسی بیت شهنامه و خمسه هم	به تضمین در این نامه کردم رقم ^۳

۱ - ۱ پیروی عصامی از فردوسی

عصامی خود می‌گوید که فتوح السلاطین، ادامه کار فردوسی در شاهنامه است؛ فردوسی وقایع از آدم^(ع) تا محمود غزنوی را سروده است و او خلاصه آن را در فتوح السلاطین آورده و از عصر محمود تا زمان خویش را بر آن افزوده است:

۱. رادفر، ۱۳۸۵.

۲. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۷۴.

۳. همان، همان: ۵۷۴.

اگر پیر طوسی ز آدم گرفت بسی گفت افسانه‌های شگفت
 رسانید ختمش به محمودِ راد که حق ملک دنیا و عقبی‌ش داد
 من از آدم و تا به محمود نیو که بوده است در ملک غزنین خدیو
 نخستین نامه ابا زیب و فر به دیباچه آورده‌ام مختصر
 پس از عهد محمود تا عهد شاه نبشتم همه قصهٔ سال و ماه^۱
 از این رو، طبیعی است اگر او به برخی بیت‌های شاهنامه نظر داشته باشد:

چو در خط شود دستِ کودک درست همان به ثنایت نویسد نخست^۲

عصامی گاه به قدری به زبان شاهنامه نزدیک می‌شود که گویی بیت‌هایی از آن را
 تضمین کرده است:

برابر نهادند تاج و دواج ابا خدمتی و نثار و خراج
 بکردند پابوس مسعود نیو که بوده است فرزند کیهان خدیو
 نهادند تاجش به سر در زمان نثارش ببردند هر یک روان
 فراوان جواهر به رسم نثار فشاندند بر فرق آن شهریار
 به پیشش نهادند سر بر زمین ستادند اندر یسار و یمین^۳

نکتهٔ دیگر، مقایسهٔ شخصیت‌های شاهنامه با شخصیت‌های تاریخی است. او در
 ذکر کشتار سپه‌سالار اعزالدین عصامی، ضحاک را از پیروان شیطان می‌داند که هر روز
 دو جوان را می‌کشت تا از آزار مارهای اهریمنی ایمن بماند، اما پادشاه زمان او:

ولیکن عجب بین که دوران ما که دارد رهی طرفه سلطان ما
 نه شیطان مر او را مسلم شده نه اندر کتف‌هاش ماری زده
 نه او را بفرمود کس در جهان علاجی ز مغز سر مردمان
 نه چو [ن] دین ضحاک شد دین او چرا شد فزون کینش از کین او؟
 هر آن ظلم کاو کرد سالی هزار از این گشت در یک زمان آشکار^۴

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۷۴.

۲. همان، همان: ۱۰.

۳. همان، همان: ۶۱.

۴. همان، همان: ۴۴۴ - ۴۴۳.

۱ - ۲ نقدهای عصامی بر فردوسی

شاهنامه سرآغاز و نقطه اوج حماسه‌سرایی فارسی است و شاید از همین روست که تاختن و اثر خود را برتر از آن دانستن، در اولین اثر حماسی پس از آن نمود می‌یابد؛ آنجا که اسدی طوسی با بیان دلآوری‌های گرشاسب، رستم را در برابر او خوار و حقیر می‌شمارد:

ز رستم سخن چند خواهی شنود؟ گمانی که چون او به مردی نبود
اگر رزم گرشاسب یاد آوری همه رزم رستم به باد آوری^۱

عصامی هم منظومه خود را برتر و بالاتر از شاهنامه می‌پندارد چرا که از منظر او، فردوسی بدمذهبان را وصف کرده است و او توحیدخوانان را می‌ستاید:

اگر پیر طوسی به افسانه در کند وصف بدمذهبان بیشتر
نگه کن که اکثر در این بوستان رود ذکر مرغان توحید خوان^۲

چون عصامی شاعر دربار بهمنیانی است که خود را از نژاد ترکان می‌شمارند، او بر فردوسی خرده می‌گیرد که چرا در منظومه خود از پادشاهان ترک نام نبرده است:

به شهنامه کم دیده‌ام یک رقم مگر قصه خسروان عجم
گروهی ز ترکان، گروهی مغان به ایران و توران شده کامران
جهان فریبده در هر دو قوم خصومت فکنده همیشه ز شوم
اگر آب جیحون نبود میان شدی دم به دم جیحون از خونشان^۳

از حق نباید گذشت که فردوسی در شعر تواناتر از عصامی است چه در شعر عصامی به حشوهای چون «شب دوش» و همچنین ایجازهایی مثل برمی‌خوریم: که شهزاده‌ای کاو شب دوش زاد در عیش بر اهل گیتی گشاد^۴

*

رخ شهر بگرفت آن کامیاب ضرورت همی‌راند مرکب شتاب^۵

۱. اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۱۹.

۲. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۷۸.

۳. همان، همان: ۲۵.

۴. همان، همان: ۳۱.

۵. همان، همان: ۵۱.

فرونی واژگان عربی در فتوح السلاطین، تفاوت دیگر فردوسی و عصامی است:
 نگره کن کز آمیزش ماء و طین چه نغز آفریدت جهان آفرین
 نخستین ز حیوانت مخلوق کرد پس آن گاه ناطق بگشتی و مرد
 ز حیوان ناطق چو مرد آفرید پس از جمله مردان تو را برگزید^۱

۱ - ۳ پیروی عصامی از نظامی گنجوی

عصامی از الفت پنجاهساله خود با اشعار نظامی سخن می گوید و شعرهای شورانگیز او را با این الفاظ توصیف می کند:

پس از خمسه اوقات ورد درود	جز از خمسه اوقات من خوش نبود
ندانم که آن پیر گنجه سرشت	در آن وقت، که ابیات خمسه نشست
سر خامه را تا چه نیرنگ داد	که در هر رقم گنج سحری نهاد
زبانش کلید در هر فنی	دلش آمد اسرار را مخزنی
ز شیرین زبانی به ملک سخن	چو او خسروی نامد از ملک گن
چو لیلی سخن هاش موزون شده	بر آن لیلی آفاق مجنون شده
قلم چون پی هفت پیکر گرفت	چو بهرام هر هفت کشور گرفت
یکی نامه خوش نشست از دری	موشح به طغرای اسکندری
گر آن نامه دیدی سکندر به خواب	سوی آب حیوان نکردی شتاب ^۲

او در منظومه خود از خوابی سخن می گوید که در آن ، نظامی به او وعده کامگاری و شهرت می دهد^۳ و پس از آن است که عصامی تصمیم می گیرد در سرودن فتوح السلاطین، نظامی را سرلوحه خود قرار دهد:

پس آن گه به شاگردی اش ساختم	همان خمسه را پیش انداختم
چو مشغول نظم نظامی شدم	به صد عصمت اینک عصامی شدم ^۴

عصامی دلیل شهرت خویش را هم بی ارتباط با پیروی از نظامی نمی داند:

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۷۶.

۲. همان، همان: ۱۹.

۳. همان، همان: ۱۹.

۴. همان، همان: ۲۰ - ۱۹.

چو کردم شه گنجه را پیروی به نامش زدم سگّه خسروی
هم از قوّت منصفان کرام اقالیم عالم گرفتم تمام^۱

افزون بر وجود ابیاتی در فتوح السلاطین که در آن‌ها عصامی از دل‌بستگی خویش به نظامی و خمسه وی یاد می‌کند، محتوای منظومه او نیز از تأثیرپذیری شدید او از نظامی حکایت دارد. فتوح السلاطین با شرف‌نامه نظامی هم‌وزن است و ابیاتی از شرف‌نامه هم در آن تضمین شده است:

چه خوش گفت آن پیر مشکل‌گشا که ملک هدایت سپردش خدا
پی شاه اگر آفتابی کند به هر جا که آید، خرابی کند^۲

از سوی دیگر، مقدمه این دو منظومه هم یکسانی‌هایی با هم دارند؛ بدین معنی که هر دو منظومه با ستایش خدا شروع می‌شوند و پس از نعت پیامبر (ص) و ذکری از معراج، به واگویی سبب نظم کتاب و ذکر ممدوح می‌پردازند.^۳

برخی از توصیفات عصامی هم رنگ و بوی توصیفات نظامی دارد. به تعبیر «شکار کردن فرشتگان با ناوک غمزه زیبارویان زمینی» در شعر این دو شاعر توجه کنید:

ز غمزه همه ناوک و تیغ‌زن همه آهوان ملائک‌فکن^۴

*

به هر ناوک غمزه که انداختی شکاری ز روحانیان ساختی^۵

نکته آخر اینکه، عصامی معتقد است که مثنوی فارسی با نظامی شروع شده و به او ختم گردیده است:

در این فن که جان جهانی فزود کسی پیشتر از نظامی نبود
بدانند مردان صاحب‌هنر که کس بعد از او هم نیاید دگر^۶

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۷۹.

۲. همان، همان: ۴۰۵.

۳. ر. ک: عصامی، ۱۹۳۸: ۲۵ - ۱ و نظامی، ۱۳۸۰: ۳۲ - ۲۳.

۴. عصامی، ۱۹۳۸: ۷۸.

۵. نظامی، ۱۳۸۰: ۲۱۶.

۶. عصامی، ۱۹۳۸: ۱۷ - ۱۶.

۲. فتوح السلاطین؛ حماسه‌ای مانند شاهنامه

با وجود تمام شباهت‌هایی که از حیث ساختاری و محتوایی میان شاهنامه و فتوح السلاطین وجود دارد و علیرغم شاهنامه قرون وسطای هند نامیده شدن این منظومه^۱، به نظر می‌رسد نتوان آن را متنی حماسی - آن هم همپای شاهنامه - شمرد. عصامی در وصف، سرودن شعر تعلیمی، شعر غنایی و ساقی‌نامه بیشتر تحت تأثیر نظامی است و بسامد بالای این مضامین، شعر او را از فضای حماسه دور کرده است.

۲ - ۱. توصیف‌هایی خارج از فضای حماسه

طبیعی است که وصف حماسی از محدوده پهلوانان، میادین جنگ و ابزار جنگی فراتر نرود، چه حماسه را نوعی از اشعار وصفی دانسته‌اند «که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی‌ها و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد»^۲. در این میان، اگر شاعر حماسه‌سرا به وصف پدیده‌های طبیعی هم بپردازد، کسی انتظار ندارد که عواطف شخصی خود را در آن دخیل کند، اما در فتوح السلاطین با این نوع وصف از پدیده‌های طبیعی رو به رو هستیم که نمونه‌ای از آن‌ها در توصیف شب ذکر می‌شود:

شبی چون شب قدر، بل روز عید	ستاره چو خورشید یک‌یک پدید
فلک کرده دل‌های امید باز	قضا برگشاده دکان نیاز
همه بیدلان جان نو یافته	ز چشمان‌شان خواب بشتافته
همه بستر عاشقان غرق آب	به صد ناز، خوبان نازک به خواب
اگر عاشقی، دل ده و جان بیاز	چه اندر حقیقت، چه اندر مجاز
زهی شب که از زیب و حسن و جمال	بسی بود خوش‌تر ز روز وصال ^۳

کافی است به توصیف شب در شاهنامه - آنهم در یکی از غنایی‌ترین داستان‌های آن - توجه کنیم تا تفاوت دیدگاه این دو شاعر به خوبی روشن شود:

۱. رادفر، ۱۳۸۵: ۶۳.

۲. صفا، ۱۳۹۰: ۲۴.

۳. عصامی، ۱۹۳۸: ۱۷.

شبى چون شبه روى شسته به قير
 دگرگونه آرايشى كرد شاه
 ز تاجش سه بهره شده لاجورد
 شده تيره اندر سراى درنگ
 سپاه شب تيره بر دشت و راغ
 چو پولاد زنگار خورده سپهر
 نمودم به هر سو به چشم اهرمن
 نه بهرام پيدا، نه كيوان، نه تير
 بسيج گذر کرده بر پيشگاه
 سپرده هوا را ز زنگار و گرد
 میان کرده باریک و دل کرده تنگ
 یکی خلعت افکنده از پر زاغ
 تو گفתי به قير اندر اندوده چهر
 چو مار سیه باز کرده دهن...^۱

۲ - ۲. کاربرد گسترده مفاهیم شعر تعلیمی

اگرچه پژوهشگران معتقدند «می توان شعر حماسی و مذهبی یا نمایشنامه های اجتماعی و تعلیمی را - چون چیزی می آموزند - جزو ادبیات تعلیمی نیز آورد»^۱، دامنه شعر تعلیمی در فتوح السلاطین به قدری گسترده است که گاه آن را از حماسه دور می کند و به مرز شعر و عظمی و اخلاقی می کشاند:

... که یارب گناه من از حد گذشت
 ندانم چه مرغم در این دامگاه
 کنون عاجز از دست نفس بدم
 بر اهل عذاب ارچه اندر مغاک
 زمینی که باشد سزای عذاب
 ور از آتش آید گناهی پدید
 چنان در هراسم ز کردار خویش
 گناهم فزون شد گر از هر شمار
 تو آه مرا معصیت سوز کن
 همان دود آهم ز فرقد گذشت
 که خوش می پریم در هوای گناه
 شکسته تر از توبه های خودم
 شود آتشین جمله اجزای خاک
 بود خوابگاهم به هنگام خواب
 ز خاکم کنندش عذابی شدید
 که امید بست از دلم بار خویش
 کرم های خود را فزون تر شمار
 روانم تو بر نفس فیروز کن^۳

عصامی نصیحت کردن پس از هر داستان را بر خود واجب می داند، شاید در دلی

کارگر افتد:

الا ای هنرمند افسانه سنج دلت خازن راز و طبعت چو گنج

۱. فردوسی، ۱۳۷۳: ۸۲۱.

۲. فرشیدورد، ۱۳۶۳، ج ۱: ۹۴.

۳. عصامی، ۱۹۳۸: ۱۸ - ۱۷.

نصیحت بکن بعد هر داستان پس از هر فسانه، فسونی بخوان
مگر آید اندر دلی کارگر همان بس ز باغ معانی ت بر^۱
توصیه به شکر^۲ و توصیه به سعی و کوشش فراوان^۳ نیز از آن جمله‌اند.

۲ - ۳. کاربرد گسترده مفاهیم شعر غنایی

در بزرگترین اثر حماسی فارسی، شاهنامه فردوسی هم می‌توان شعر غنایی را پیگیری کرد. آنجا که فردوسی حماسه عشقی را بر حماسه رزمی برتری می‌دهد و پهلوان را در برابر معشوق خود قرار می‌دهد؛ با این حال نمی‌توان در شاهنامه، حماسه را تحت تأثیر ادب غنایی دانست. اما عصامی شاعر عشق و تغزل است و یادکرد عشق، او را چنان بی‌خود می‌کند که وقتی می‌خواهد از عشق محمود و ایاز سخن بگوید، این‌گونه می‌آغازد:

هر آن سر که نبود در آن ساز عشق	جوی هم نیرزد به بازار عشق
بسی خواجه از عشق گردد غلام	از این دانه صیاد افتد به دام
در این ملک پوشند شاهان پلاس	در این بزم صوفی کشد درد طاس
ملائک از این رشته در چه فتاد	بشر را در این مرحله رو فتاد...
کسی کاو در این راه نهداد سر	برون است از کاروان بشر
در این کاروان بین که هر صبح و شام	کشد خواجه چون ناقه بار غلام ^۴

رویکرد دیگر عصامی به شعر غنایی، در سرودن ساقی‌نامه‌ها نمایان می‌شود که البته بی‌ارتباط به تأثیرپذیری او از نظامی نیست، چه نظامی در سرودن این نوع شعر تقدّم دارد.^۵ عصامی با سرودن ساقی‌نامه در پایان داستان‌های فتوح السلاطین، ذوق تغزلی تغزلی خود را به نمایش می‌گذارد و شعر را از ساحت حماسه دور می‌کند:

مرا گر رسد دست بر یادشان به هر صبح نوشم می‌عاشقان

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۵۱۱.

۲. همان، همان: ۷۷ - ۷۶.

۳. همان، همان: ۷۰.

۴. همان، همان: ۴۱ - ۴۰.

۵. ر.ک: حافظ، ۱۳۶۲: ۱۰۵۱.

می‌ام: شکر حق، نقل: نام کرام
 در این میهان خانه باشد مدام
 به هر صبح گویم ز تقریر روح
 که گاه نشاط است وقت صبح
 بیاساقیا جام اسرار ده
 مرا توبه از کوی خمار ده
 چنان کن که از مستی آن شراب
 ندانم گر آفاق گردد خراب^۱

۳. ناسازگاری برخی روایت‌های فتوح السلاطین با تاریخ

گاه آنچه در منظومه عظامی ذکر می‌شود با منابع تاریخی به جای مانده سازگاری ندارد و اعتبار آن را خدشه‌دار می‌کند؛ شاید به همین دلیل است که بریگس فتوح السلاطین را «مجموعه افسانه‌های غیرمهم می‌داند که بر پایه حقیقت قرار ندارد»^۲. جالب اینکه خود شاعر هم اذعان دارد در شب دنیا، به افسانه‌های مجازی گراییده است:

رهی مشکل و رهروان در سفر
 شب تیره و اژدها بر گذر
 در این ره من امشب چو دیدم به راز
 که هم شب دراز است و هم ره دراز
 در افسانه گشتم چو کارآگهان
 که آسان شود راه بر هم‌رهان
 بسی گفتم افسانه‌های دراز
 چه اندر حقیقت، چه اندر مجاز^۳

نمونه‌ای از این ناسازگاری‌های تاریخی را در اعتقاد عظامی بر التفات بیش از حد

محمود غزنوی به فردوسی می‌یابیم:

شنیدم چو فردوسی هوشمند
 در اوراق شهنامه شد نقش‌بند
 پس از یاری حضرت کبریا
 مدد یافت از روضه مصطفی
 چو با خود درآمد به گفت‌وشنید
 بسی یاری از شاه غزنین رسید
 شب و روز محمود از حال او
 بکردی به صد آرزو جست‌وجو
 به هر لحظه پاس دلش داشتی
 دژم یک‌زمان نیز نگذاشتی^۴

این در حالی است که آنچه از این ماجرا در متون ادبی - تاریخی فارسی آمده، به گونه دیگری است: «نساخ او ابوعلی دیلم بود، راوی ابودلف و وشکرده حیی قتیبه

۱. عظامی، ۱۹۳۸: ۷۷.

۲. رادفر، ۱۳۸۵: ۶۲.

۳. عظامی، ۱۹۳۸: ۵۸۱.

۴. همان، همان: ۱۱ - ۱۰.

که عامل طوس بود و بجای فردوسی ایادی داشت»^۱. نام این سه تن به عنوان حامیان فردوسی در پایان شاهنامه نیز آمده است و اثری از نام محمود غزنوی نیست:

از آن نامور نامداران شهر	علی دیلمی بودلف راست بهر
که همواره کارم به خوبی روان	همی داشت آن مرد روشن روان
ابونصر وراق بسیار نیز	بدین نامه از مهتران یافت چیز
حیی قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان
ازویم خور و پوشش و سیم و زر	ازو یافتم جنبش پای و سر
نیم آگه از اصل و فرع و خراج	همی غلطم اندر میان دواج ^۲

نکته دیگری که در آن، روایت عصامی با تاریخ سازگاری ندارد، ادعای صله عظیم بخشیدن محمود به فردوسی در قبال سرودن شاهنامه است و عصامی بر این باور است

که چون فردوسی ملک ری را می خواست، از صله محمود آزرده خاطر می شود:

اگر شه به فردوسی تیزهوش	هم از رای آن صاحب و صرفه گوش
بداد از خزینه زر پیل بار	هم آخر شد اندر جهان شرمسار
شنیدم کز آن نامه مقصود وی	ز درگاه شه بود اقلیم ری
چو مقصود شاعر به دامن ندید	فقاعی ترش از عطایش خرید ^۳

این ادعا در شرایطی است که فردوسی از تباهی رنج سی و پنج ساله اش سخن می گوید:

سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بردم به امید گنج
چو بر باد دادند رنج مرا	نُبد حاصلی سی و پنج مرا ^۴

از آن گذشته، برخی متون هم نادیده انگاشتن زحمت فردوسی توسط محمود را تأیید می کنند: "... و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخیل بگرفت [و] مسموع افتاد. در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید. به غایت رنجور شد و به گرمابه رفت و برآمد. فقاعی بخورد و آن سیم میان حمّامی و فقاعی قسم فرمود.

۱. نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۷۶.

۲. فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۳۱۰.

۳. عصامی، ۱۹۳۸: ۱۱.

۴. فردوسی، ۱۳۷۳: ۲۳۱۰.

سیاست محمود دانست، به شب از غزنین برفت^۱.

دلیل عمده ناسازگاری برخی روایت‌های فتوح السلاطین با تاریخ را می‌توان در اغراق و تعصب عظامی نسبت به محمود غزنوی جست‌وجو کرد. باید توجه داشت حمله محمود غزنوی به هند نمی‌توانست در کوتاه‌مدت فرهنگ آن سرزمین را متحول کند و نوشته ابوریحان بیرونی - که در لشکرکشی محمود به هند ملازم او بوده است - این مطلب را تأیید می‌کند: «هندوان در جمیع آنچه که ملت‌ها در آن مشترک‌اند، با ما مابین‌اند و اول آن زبان است (هرچند که ملل دیگر نیز بدین باب مابین هم‌اند) و زایل‌گردانی این مابینت، آسان نیست از آن رو که زبان آنان بالذات عریض و طویل است و شبیه به تازی^۲». بنابراین نمی‌توان حمله محمود به هند را سرآغاز تکامل و تحول تمدن بزرگ هند قرار داد. کاری که عظامی در منظومه خود با اصرار سعی در القای آن به مخاطب دارد.

جانبداری عظامی از محمود تا پایه‌ای است که گویی او سخن بیهقی را در خصوص تاریخ‌نگاری از خاطر برده است: «و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربدی کشد^۳». او حکایاتی از محمود نقل می‌کند که در ادب فارسی از آن‌ها نشانی نیست. یکی از این حکایات که «به نقلی صحیح» و از «راویان امین و فصیح^۴» روایت شده، به قرار زیر است:

موبدان هندی از طریق پیشگویی متوجه می‌شوند پادشاهی ظهور خواهد کرد که بتخانه‌ها را ویران می‌کند. آن‌ها افرادی را به نزد محمود - که کودک‌کی بیش نیست - می‌فرستند که چون به شاهی رسید و به هند حمله کرد، سومنات در امان باشد و محمود می‌پذیرد. پس از حمله به هند، محمود که پیمان خویش را از یاد برده است، با درخواست موبدان برای وفای به عهد مواجه می‌شود و به این می‌اندیشد که اگر

۱. نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۷۶.

۲. بیرونی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۹.

۳. بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۶۸.

۴. عظامی، ۱۹۳۸: ۳۳.

درخواست آنان را بپذیرد به بت‌فروشی پرداخته است.^۱ روز دیگر او تدبیری می‌اندیشد و دستور می‌دهد سومنات هندوان را بسوزانند و از آن چونه سازند و به خورد موبدان دهند. با این کار، پاسخ محمود به هندوان هم شنیدنی است:

بتی را که از من طلب می‌کنید بسی بهر آن بت شغب می‌کنید
 بخوردید با برگ آن بت تمام کنون بگذرید از تمنای خام
 از این پس شما راست معبد شکم شکم را پرستید جای صنم^۲

این روایت با تاریخ سازگار نیست چراکه در طبقات ناصری آمده است که محمود بت سومنات را چهار قسمت می‌کند؛ دو قسمت را به مکه و مدینه می‌فرستد، یک قسمت را بر در جامع غزنین و دیگری را در کوشک سلطنت نصب می‌کند.^۳ جالب اینکه عصامی در ادامه، همین روایت را به گونه‌ای ذکر می‌کند که گویی متن طبقات ناصری را به نظم کشیده است.^۴

موضوع سومنات، دستمایه دیگر حکایت‌های عصامی است و او از دین و آیین هم در این زمینه بهره می‌گیرد: پیامبر پس از برکندن بت‌های عرب، به این می‌اندیشد که تنها بت باقیمانده روی زمین، سومنات است. در همان لحظه جبرئیل نازل می‌شود:

که بعد از تو شاهی ز اهل کرام هم از ملتان تو محمود نام
 پدید آید از زبده کاینات هم او بشکند خانه سومنات^۵

جانبداری عصامی از محمود، گاه او را به مرز تصوف و عرفان می‌رساند و صاحب کرامت می‌کند. محدث شدن محمود در مسجد جمعه و ترس از رسوایی که با عنایت خداوند، ختم به خیر می‌شود، از جمله این حکایت‌هاست:

در این کار حیران چو شد شهریار ز قدرت خداوند پروردگار
 به پیشش یکی جوی آبی گشاد وضو کرد روی شهنشاه راد
 نمازی ادا کرد با مؤمنان ز مسجد سوی خانه شد بعد از آن

۱. عصامی، ۱۹۳۸: ۳۶ - ۳۵.

۲. همان، همان: ۳۶.

۳. سراج، ۱۳۶۳: ۲۲۸.

۴. عصامی، ۱۹۳۸: ۳۸.

۵. همان، همان: ۴۰.

همی‌گفت شکر خدا بی‌شمار که شد پرده‌پوشش در آن روزگار
 بدادش ز جوی کرم آبروی همین داستان فاش شد سو به سوی
 شنیدم ز گردندگان جهان که آن جو هنوز است به مسجد روان^۱

۴. تنگناهای تاریخی عظامی

ارسطو بر این باور بود که «تفاوت بین مورخ و شاعر در این نیست که یکی روایت خود را در قالب شعر درآورده است و آن دیگر در قالب نثر، زیرا ممکن است که تاریخ هرودت به رشته نظم درآید و لیکن با این همه، آن کتاب همچنان تاریخ خواهد بود؛ خواه نظم باشد و خواه نثر. تفاوت آن دو در این است که یکی از آنها سخن از حوادثی می‌گوید که در واقع روی داده است و آن دیگر سخنش در باب وقایعی است که ممکن است روی بدهد. از این رو است که شعر، فلسفی‌تر از تاریخ و مقامش بالاتر از آن است. زیرا شعر بیشتر حکایت از امر کلی می‌کند در صورتی که تاریخ از امر جزئی حکایت دارد»^۲. مشکلی که گریبانگیر عظامی است، آمیختن تاریخ با ادبیات و بیان آن در قالب شعر است.

در فتوح السلاطین عظامی، جولان تاریخ بیشتر از ادبیات هویدا است و همین امر، تنگنایی برای شاعر پدید می‌آورد که نتواند از میدانی که تاریخ برای او تصویر کرده است، به راحتی عبور کند. برای نمونه او ناچار است نام پدر محمود غزنوی را در بحر متقارب بگنجانند؛ نامی که به هیچ وجه در این بحر قرار نمی‌گیرد و تاریخ اجازه نمی‌دهد شاعر آن را به دلخواه خود تغییر دهد. همین امر باعث شکل‌گیری ابیاتی از این دست می‌شود:

همان شاه غزنین که محمود را پدر آمدی بی‌شک و بی‌خطا
 شهی بُد ز ترکان مالک رقاب که نامش در این وزن ناید صواب
 که بُد خاتم ملک را او نگین که نامش بگویند اسبکتگین^۳

۱. عظامی، ۱۹۳۸: ۵۵.

۲. زرّین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۲۹.

۳. عظامی، ۱۹۳۸: ۳۰.

اما وقتی شخصیت‌ها کم‌نام و نشان هستند، دست شاعر برای تغییر نام آن‌ها گشاده‌تر است. به تغییر «ابراهیم» به «ابرهیم» و «آرسلان» به «آرسلان» در بیت‌های زیر دقت کنید:

شنیدم همان ابرهیم نه‌نگ	که بُد پور مسعود فیروز‌جنگ
ابا شاه سلجوقیان صلح کرد	کم افتاد با کس مر او را نبرد ^۱
همان آرسلان کرد با او مصاف	بسی حمله آورد بر کوه قاف ^۲
آرسلان شنیدم در آن تختگاه	دو سال و دو روز و سه مه بود شاه ^۳

البته نباید فراموش کرد همیشه قید تاریخ یا وزن شعر نیست که شاعر را به سنت‌شکنی‌ها وامی‌دارد که گاه این مسائل به عدم توانمندی شاعر بازمی‌گردد. نمونه این کار، مخفف آوردن هوشنگ است:

پس آورد طهمورث و پس هسنگ که کردند با ازدها هر دو جنگ^۴

نتیجه‌گیری

خدمات شبه قاره هند به ادبیات فارسی و هم پیوستگی و اشتراکات دو کشور ایران و هند به حدی است که در چندین کتاب و رساله نیز نمی‌توان داد سخن داد و حق مطلب را ادا کرد. سرزمینی که هفتصد سال، زبان فارسی را در خود پذیرفت، آن را پرورش داد و امروزه بیش از یک میلیون نسخه فارسی را در دامان خود جای داده است. منظومه فتوح السلاطین از معدود میراث‌های ماندگار زبان فارسی از عهد بهمنیان هند است که هم از نظر تاریخی و هم از نظر ادبی شایان توجه بیشتر و عنایت افزون‌تر است. منظومه‌ای که ۳۵۰ سال از تاریخ سرزمین هند را در قالب شعر فارسی بیان می‌کند. این پژوهش در پی آن بود تا با معرفی مختصر و واکاوی شاخصه‌های سبکی این اثر ارزشمند، آن را با شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی مقایسه کند و فراز و

۱. همان، همان: ۶۲.

۲. همان، همان: ۶۴.

۳. همان، همان: ۶۵.

۴. همان، همان: ۲۴.

فرودهایش را نمایان سازد.

دستاورد حاصل از این پژوهش به قرار زیر است:

۱. عظامی خود را پیرو فردوسی و نظامی می‌داند اما عنایت او به نظامی بیشتر از فردوسی است تا حدی که نظامی را آغاز و پایان مثنوی فارسی معرفی می‌کند.
۲. اگرچه عظامی منظومه خود را ادامه کار فردوسی برمی‌شمرد، نقدهایی هم بر فردوسی دارد که وصف بدمذهبان و نام نبردن از ترکان در شمار این نقدها قرار می‌گیرند.
۳. فتوح السلاطین را شاهنامه دکن و عظامی را فردوسی دکن نامیده‌اند اما به دلیل توصیف‌هایی خارج از فضای حماسه، کاربرد گسترده مفاهیم شعر تعلیمی و کاربرد گسترده مفاهیم شعر غنایی نمی‌توان آن را اثر حماسی صرف تلقی کرد.
۴. ناسازگاری برخی روایت‌های فتوح السلاطین با تاریخ به دلیل اغراق درباره شخصیت محمود غزنوی از کاستی‌های محتوایی این منظومه به شمار می‌رود.
۵. در فتوح السلاطین عظامی، جولان تاریخ بیشتر از ادبیات هویدا است و همین امر، تنگنانهایی برای شاعر پدید می‌آورد.

کتابنامه

۱. اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی؛ تهران: کتابخانه طهوری ۱۳۵۴.
۲. بیرونی، ابوریحان، تحقیق ماللهند؛ ترجمه منوچهر صدوقی سها؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۲.
۳. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی؛ به کوشش محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی؛ تهران: سخن ۱۳۸۸.
۴. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری؛ تهران: خوارزمی ۱۳۶۲.
۵. رادفر، ابوالقاسم، «بررسی جنبه‌های ادبی فتوح السلاطین عظامی (فردوسی دکن)»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۲، بهار ۱۳۸۵.

۶. زرّین کوب، عبدالحسین، ارسطو و فنّ شعر؛ تهران: امیرکبیر ۱۳۸۷.
۷. سراج، منہاج، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب ۱۳۶۳.
۸. صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران؛ تهران: فردوس ۱۳۹۰.
۹. طباطبای، سیدعلی عزیزالله، برهان مآثر؛ دهلی: جامعه‌ی دهلی ۱۹۳۶.
۱۰. عصامی، عبدالملک، فتوح السلاطین، تصحیح آغامهدی حسین؛ آگره: آگره کالج ۱۹۳۸.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح عزیزالله جوینی؛ تهران: دانشگاه تهران ۱۳۸۲.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح ژول مل؛ تهران: سخن ۱۳۷۳.
۱۳. فرشیدورد، خسرو، درباره‌ی ادبیات و نقد ادبی؛ تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳.
۱۴. نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی، چهارمقاله، تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین؛ تهران: ارمغان ۱۳۳۱.
۱۵. نظامی گنجوی، نظام‌الدین الیاس، شرف‌نامه، تصحیح برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۸۰.